

دنیای همین سال ها

آیا موفقیت های فیلم فرهادی، عجیب و غیرمنتظره است؟

چاپ شده در : روزنامه اعتماد

زمان انتشار : اسفند ماه ۱۳۹۰

بعد از امتداد تمامی موفقیت های اصغر فرهادی و «جدایی نادر از سیمین» که حالا با دریافت جایزه اسکار بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان به اوج خود رسیده، همچنان طرح چند سؤال در ذهن هر سینمادوست اصیلی می تواند به شکلی گریزناپذیر اتفاق بیفتد. می کوشم به سه سؤال عمده ای پردازم که تصور می کنم در ذهن ها وجود دارد یا به محض طرح، به سؤال مشترک همه آن هایی بدل می شود که حق دارند از این افتخار شادمان باشند.

آیا این به واقع افتخاری برای تمامی ایرانیان است؟

در سنت های گاه مرضیه خانوادگی (بخوانید خاله زنگی) ما که مرحوم علی حاتمی به عنوان یک ایرانی اصیل، یعنی کسی که بدی های قوم خویش را می شناسد، خوب می توانست این ها را زیر سؤال ببرد، بسیار مرسوم است که عمو یا خاله یا مادر و پدری با ازدواجی مخالفت که هیچ، حتی سعی کنند در مسیر آن سنگ اندازی کنند و حتی برای طرف پاپوش درست کنند تا وصلت سرنگردد؛ و بعد که به موفقیت نرسیدند، در مراسم عروسی طوری اشک شوق بریزند که انگار شعف شان و حتی تلاش شان برای تحقق این اتفاق، بیش از همگان بوده است! رفتار معاونت سینمایی که این روزها به شدت تمایل دارد در رسانه ها با عنوان رئیس سازمانی معرفی شود که اصل و اساس و هویت اش هنوز مجهول و مجعول است، در کنار مدیر نظارت و ارزشیابی که از توقیف در نیمه راه تولید فیلم تا کوشش برای نفرستادن آن به عنوان نماینده ایران در آکادمی علوم و هنرهای سینمایی آمریکا همواره کوشید موانعی برای فیلم بترشد، مصداق عینی و بارز همان اشک شوق عمو یا خاله یا والدین مخالف یک عروسی است که طبعاً و قطعاً نمی توان باورش کرد و اصیل اش پنداشت. تعبیری که جواد شمقدری با تشبیه مراسم اسکار (با ادبیات مغلوط مدیران سینمایی تمامی این سال ها، معمولاً تحت عنوان «جشنواره اسکار») به افتتاح یک سالن سینما در گچساران به کار برد، امروز در نامه تبریک او به اصغر فرهادی، تبدیل به بها دادن به آکادمی شده و سجادپور که با

صراحت جوایز برلیناله را سیاسی و غیرهنری خوانده بود، حالا نعل وارو می زند و می گوید « حتی دشمنی های سیاسی نسبت به ایران و ایرانی هم جواب نداد و اسکار به «جدایی نادر از سیمین» رسید!» خب دوستان، شاید بتوانید در جشنواره فجری که سی سالش شده، مردم و اهل سینما را خردسال تصور کنید و جوایز را به شیوه دوران نوباوه گی این جشنواره اهدا کنید؛ که هر فیلمی ما تفکرش را قبول نداریم، هیچ جایزه ای - حتی در بخش های فنی و تکنیکی - از بخش مسابقه اصلی نمی گیرد (بی خود و بی جهت، پذیرایی ساده، برف روی کاج ها). اما متأسفانه ذهن و هوش سینمادوستان این دوران را در موردی همچون «مال خود کردن» اعتبارات فیلمی که تا پریروز «سیاه نما» یش می خواندید، با افاضاتی از قبیل « به هر حال این یک واقعیت است که فیلم فرهادی توسط همین مدیریت تولید شد و توسط همین مدیریت هم به اسکار معرفی شد»، به هوش یک خردسال کندذهن بدل نمی شود. همچنین است ماجرای ابراز خرسندی منتقدانی که به جای محدود کردن بحث هایشان به زمینه های تحلیلی، تریبون هایشان را به میدانی برای کارشکنی آشکار علیه فیلم و اکران و اقبال و افتخاراتش بدل کردند. همان حاتمی بزرگ بود که نوشت: «به راستی چه نخبگان اند این خبره ها؛ که از هوای مایه زندگی، مرگ می سازند». وقتی چنین رفتاری با فیلم پیشه کردید، وقتی اندیشه جاری در جهان فیلمی مورد تأییدتان بنوده و نیست، چگونه می توان باور کرد یا حق داد که تنها از زمینه حقیری چون همانندی زبان و ملیتی که شناسنامه شما و خالق این اثر به آن منسوب شده، از جایگاه کنونی اش خرسند باشید؟!

آیا این واقعاً موفقیتی استثنایی است؟

در تحلیل های قبلی بارها نوشته ام که اگر دو فیلم اخیر فرهادی به ترتیبی معکوس ساخته می شدند، آمادگی بیننده و تربیت شدن او با آداب قصه گویی اولی، درحین تماشای دومی افزایش می یافت.

تماشاگری که اول با دیدن هشدار راضیه (ساره بیات) به دخترش سمیه (کیمیا حسینی) در مورد نگفتن به پدرش (شهاب حسینی) مواجه می شد، دو سال بعد حین تماشای فیلم بعدی فیلمساز به محض دیدن علاقه عجیب پیرزن شمالی به شنگول بازی درآوردن برای عروس و داماد جدید (شهاب حسینی و ترانه علیدوستی) حدس می زد که همین بی هوایی و بی حواسی واکنش های او در این مورد، یک جایی کاری دست همه مسافران شمال خواهد داد. به این اعتبار، «درباره الی...» و «جدایی نادر از سیمین» در جزئیات دقیق چیده شده در روایت و دغدغه های انسانی شان، تقدم و تأخیری ندارند و آن چه ما به این عنوان می شناسیم، تنها ناشی از ترتیب تقویمی است. در همین امتداد، معتقدم اگر جای این دو فیلم در سیر کاری فرهادی عوض می شد، همین اتفاقات فرحنده کم و بیش برای «درباره الی...» رخ می داد. چون مطرح شدن در این حد و سطح، نیاز به پسزمینه و شناخته شدن و جایگاه پیدا کردن دارد. در تاریخ اسکار، تنها کسانی همچون فدریکو فلینی و اینگمار برگمان و آکیرا کوروساوا و نام هایی در این مقیاس عظیم تاریخ سینمایی، به بیش از یک اسکار بهترین فیلم خارجی دست یافته اند و اساساً این از آن زمینه هایی نیست که احیاناً به اولین فیلم تحسین شده بین المللی یک کارگردان، به راحتی تعلق گیرد. ضمن این که ماجرای آموخته شدن و آماده شدن مخاطب - حتی در هر سطح بالایی - با «درباره الی...» و بعد رسیدن به گستردگی دوایر تودرتوی روایت، تعلیق نسبت به مسائل اخلاقی (نه حوادث که شکل رایج تریلرهاست) و مضامین انسانی بسیار گسترده «جدایی نادر از سیمین»، به هر رو تأثیر خود را در این اقبال دارد. در این جریان عینی «ارتقاء تدریجی سلیقه تماشاگر» است که می بینیم برخی موفقیت های قبلی فیلم حتی در مقایسه با اسکاری که بامداد دوشنبه هشتم اسفند گرفت، فراتر به نظر می رسند. مثلاً جایزه بهترین فیلم جشنواره سیدنی را در نظر بگیرید که در رقابت با فیلم برنده نخل طلای کن («درخت زندگی» ترنس مالیک) به فیلم فرهادی اعطا شد. یا همین آخرین جایزه ای که پیش از شب اسکار به فیلم اختصاص یافت، یعنی سزار فیلم خارجی در

اکران فرانسه که به شدت مورد غفلت مطبوعات ما واقع شده است: آن جا فیلم فرهادی با فیلم های انگلیسی زبانی مانند «ملانکولیا» ی لارس فون ترییر، «قوی سیاه» دارن آرونوفسکی و حتی «نطق پادشاه» تام هوپر که برنده اسکار اصلی سال گذشته بود، به عنوان فیلم هایی که در فرانسه «خارجی» به حساب می آیند، رقابت کرد و به سزار رسید. این گونه است که حالا دیگر اسکار فیلم خارجی، تنها بابت رد و بعد تبلیغاتی عظیم و بین المللی مراسم آکادمی به واکنش های گسترده تری منجر شده؛ وگرنه این تنها یا بزرگ ترین افتخار فیلم نبوده و نیست.

آیا حرف فیلم در سینمای امروز جهان، دور و تک افتاده است؟

مدیران سینمایی همه دوره های ما عادت داشته اند که دلیل استقبال محافل جهانی از فیلم های ایرانی را دوری سینمای خود غرب از «صفا و صمیمیت و صداقت و شرافت» و انباشتگی فیلم های ما از این ویژگی ها بدانند. خوب، واقعیت این است که با سه چهار برابر صفا و صمیمیت بیشتر که در فیلم های باب طبع نگاه رسمی یا سریال های سفارشی نصیحتگر تلویزیون همیشه وجود داشته و دارد، و بدون ساختار سینمایی نوین و ویژه ای که فیلم هایی چون «دونده» امیر نادری یا کارهای عباس کیارستمی به سینمای دنیا پیشنهاد می کردند، نمی شد یک سوم یا یک چهارم آن اعتبارات جهانی را هم به دست آورد. ضمن این که سینمای غرب هم نه تنها تهی از مسائل انسانی نبود، بلکه مثلاً سینمای دهه ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ آمریکا که همواره در تلقی مدیریتی ما بی اعتقادترین نگرش را به انسان و هستی داشته، جلوه هایی از معنوی ترین نگاه های ممکن را در تمام دنیا به نمایش گذاشته است. اینها را از این جهت مرور می کنم که باور دارم موفقیت «جدایی نادر از سیمین» و کلیت نگرشی که فرهادی دارد درباره انسان این دوران، تردیدهایش در مورد قضاوت های خود و دیگران و این که اغلب اوقات اهدافی بسیار طبیعی و ارزشمند

مانند «حفظ کیان خانواده» (در هر سه فیلم اخیرش) فقط با همان «نگفتن همه حرف راست» - و نه به تعبیر خیلی ها، «دروغ گویی»- در رفتار شخصیت های او تأمین می شود، درست همسو با موفقیت بسیار فیلم های میشائیل هانه که، مایک لی، سوزان بی یر، الکساندر پین و بسیاری دیگر در همین سال هاست: تمام این فیلم ها دارند از این مسئله عالمگیر این دوران حرف می زنند که بین آن چه برای ادامه حیات شهری و زیستی ما ضروری و «حق» مان است؛ و آن چه اندکی فراتر می رود و به پایمال کردن حق دیگران شباهت می یابد، کم کم دیگر مرزی وجود ندارد. دنیا نه فقط بابت آن توهم مدیرانه که می پنداشت فیلم های ایرانی برای فرنگی ها همچون نازل شدگان از سیاره ای دیگر هستند (و راستش گاهی هم در مواردی مانند فیلم های مجید مجیدی یا ابوالفضل جلیلی، واقعاً چنین بودند) بلکه بابت آن که حرف فیلم فرهادی مانند بختکی بر سر انسان امروز افتاده است و نمی توان حتی بر پنهانکاری های آدمی خرده گرفت، به احترام «جدایی نادر از سیمین» کلاه از سر بر می دارد؛ و ما نیز.